

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۱ اکتوبر ۲۰۱۷

انگیزه های مسافرت "گلبدین" به هرات

با کنار گذاشتن این احتمال که تمام عربده کشی ها و جنگ طلبی های "گلبدین" علیه "رژیم ولایت جهل" ممکن است به منظور فریب امریکا و در پیوند با مواضع اخوان بین المللی به نمایندگی از "مرسی" مصر، "اردوخان" ترکیه، قطر و ایران صورت بگیرد، در تحلیل فعلی از این پیش فرض حرکت می نمائیم که پیوستن "گلبدین" به امریکا با خلوص نیت همراه بوده، هیچ نوع غشی در آن نهفته نیست.

وقتی از چنین منظری به قضایا نگریسته شود، نخستین نکته ای که از همه برجسته تر خود را نمایان می سازد این است که "گلبدین" به مانند سایر مهره ها و بازیچه هائی که از جانب امپریالیزم جنایتگستر امریکا به کار گرفته شده اند، در هیچ حرکتی از خود دارای اراده و اختیار نبوده، تمام آنچه را می گوید و انجام می دهد، دستور العمل آن را از سفارت امریکا در کابل دریافت می دارد. در نتیجه مسافرتش به این و یا آن ولایت و یا هم موضعگیری اش علیه این و یا آن فرد، در واقع انجام آن سلسله وظایفی است که امپریالیزم امریکا عجالتاً خود نمی خواهد به صورت آشکار مسئولیت اجرای آن را به دوش گیرد بلکه می خواهد اهدافش از دهان و به وسیله کسان دیگری مطرح شده، خود در عقب صحنه، جریان را هدایت و کارگردانی نماید.

وقتی از چنین منظری به تحرکات "گلبدین" نظر انداخته شود، دیده می شود که مسافرت "گلبدین" به هرات، بیشتر از آن که به غرض برآورده شدن خواستهای خودش بوده باشد، می بایست در مسافرت گامهائی جهت تحقق اهداف امریکا در هرات بردارد. در چنین موردی می باید دید که خواست و یا هم خواستهای امریکا در هرات و در مجموع حوزه غرب افغانستان چیست.

تا جایی که از سیر حوادث و تحولات منطقه بعد از اشغال خونبار افغانستان توسط امریکا و شرکاء بر می آید، امپریالیزم جنایتگستر امریکا از نخستین روز های اشغال افغانستان، سخت در تلاش بوده است تا در صورت امکان صفحات غرب کشور ما را به محلی مبدل نماید که در آنجا نیروهای مخالف "رژیم ولایت جهل" بتوانند خود را متشکل ساخته، هرزمانی که امپریالیزم اراده نماید آن نیروها بتوانند جنگی را در مرزهای شرقی ایران شعله ور بسازند. در واقع رسیدن به این مأمول بعد از حمله به عراق و تصرف آن کشور و در نتیجه قدرت گیری احزاب شیعه طرفدار ایران در عراق که باعث نابودی نظامی "سازمان مجاهدین خلق ایران" نیز گردید، اهمیت بیشتر یافت.

امپریالیزم امریکا جهت رسیدن به این هدف، در نخستین گام متحدین ایران را در تمام نوار مرزی افغانستان با اعطای چوکی های به ظاهر بلند دولتی از مراکز قدرت شان دور نموده، به جای آنها کسان دیگری را از نقاط دیگر به حیث والی مقرر نمود، چنانچه اسماعیل خان، کریم براهوئی، حسین انوری، دستگیر آزاد و ... هرکدام به بهانه ای از ولایات حوزه غرب بیرون کشیده شده، به جای شان افرادی در رأس قرار گرفتند که به جای پیوند با مردم منطقه، سرنوشت شان را مسافرت با "ب. ۵۲" تعیین نموده بود.

این سیاست با آن که در ظاهر امر توانست تا حدی جلو گسترش نفوذ روز افزون ایران را در حوزه غرب افغانستان به مانع مواجه سازد، مگر در آن حدی نتوانست عمق و گسترش یابد که نیروهائی به مانند "مجاهدین خلق ایران" را بتوانند از عراق به افغانستان انتقال دهند. زیرا گذشته از این که جنگسالاران اخراج شده از منطقه، نفوذ خویش را در همان مناطق حفظ نمودند، "رژیم ولایت جهل" هم دست زیر الاشه و در انتظار ننشسته، تا جائی که برایش مقدور بود، پایه های نفوذش را در بین اهالی فریب خورده گسترده تر ساخت.

در چنین حالتی وقتی امپریالیزم جنایتگستر امریکا از هرات و نیمروز تا حدودی نا امید شد، به صورت غیر مستقیم نخست از طریق ایتالیا و بعد ها قطر و امارات، ولایت فراه را در مرکز دید شان قرار دادند. طرف مقابل یعنی "رژیم ولایت جهل" که نوشتم دست زیر الاشه ننشسته بود، وقتی متوجه حرکات دشمنش در ولایت فراه گردید، گذشته از این که با یک دیپلماسی فعال، قطر را که دیگر پیوندهایش با اخوان المسلمین کاملاً آشکار شده بود، به طرف خود کشانید، با سرمایه گذاری غیر قابل تصویری بر بخشهایی از طالب، حد اقل طالب نوارمرز با خودش را، زیر یوغ خود درآورده باز هم برنامه مداخله جویانه امریکا در نوار مرزش با افغانستان را سد نمود.

در چنین فضائی است که "گلبدین" پای به صحنه می گذارد و در ظاهر مستقل اما در اساس جهت پیشبرد اهداف امپریالیزم امریکا در سمت غرب برنامه ریزی می نماید. ولایت های نیمروز و فراه و هسته گذاری "گلبدین" در این دو ولایت حد اقل تا جائی که اکنون مشاهده می شود، منتفی به نظر می خورد، چه در نیمروز با آن که دیگر آن "جبهه نیمروز"ی که علیه امپریالیزم و ارتجاع مبارزه می کرد، وجود ندارد و جنگسالاران آن با خیانت به خلق افغانستان به چوبدست امپریالیزم مبدل شده اند، مگر این خیانت به خلق افغانستان، بدان معنا نیست که آنها به خود و به منافع طبقاتی حقیر خود هم خیانت ورزیده، ولایت را به "گلبدین" پیشکش نمایند، درولایت فراه هم تقریباً عین روال وجود دارد تا گذشته از تضاد های خونینی که در دهه های گذشته بین عمال "گلبدین" و افراد منوط به "حرکت انقلاب اسلامی" مولوی "محمد نبی محمدی" وجود داشت، قدرت گیری روز افزون طالب در آن ولایت، خود مانع بزرگیست تا "گلبدین" بتواند در آن ولایت ابراز وجود نماید. پس تنها جائی که باقی می ماند، ولایت هرات است.

آنهايي که از ۴ دهه بدین سو با ترکیب نظامی آن نیروهائی که به نیروهای مقاومت ضد روسی در ولایت هرات معروف شدند، آشنائی دارند به نیکویی می دانند که در بین تمام احزاب پاکستان نشین، حزب "گلبدین" در هرات از کمترین نفوذ برخوردار بوده، بعد از یکی دو بر خورد با افراد "حرکت انقلاب اسلامی" و افراد تحت قومندانی "اسماعیل خان"، وابستگان حزب "گلبدین" به دولت پیوسته، بدنامترین ملیشه های دولتی را تشکیل دادند. افرادی مانند قومندان رسول و همقطاراناش که آوازه شهرت آنها از محل بیرون شده در تجمعاتی که دولت دست نشانده "ببرک" و بعد "نجیب" دایر می نمود به نمایندگی از هرات در کنار دوستم ها و عصمت ها، خود را نمایش می داد.

اینک وقتی "گلبدین" از جانب امپریالیزم، وظیفه می گیرد تا پیشروی اش را آغاز نماید، واضح است که در ولایتی مانند هرات به غیر از ملیشه های سابق کس دیگری در انتظار نباشد و در یک شهری با یک میلیون جمعیت شهری، حین نماز جمعه با هزار "الله و بسم الله" دوصد نفر را برایش جمع کرده نتوانند. در نتیجه به صراحت نوشته می توانیم

که نخستین انگیزه مسافرت "گلبدین" به هرات به مثابه کلید چندین ولایت، انجام وظیفی بود که از طرف استعمار به وی سپرده شده بود.

دومین انگیزه این مسافرت، ادامه سیاست های رقابت جویانه "گلبدین" است. "گلبدین" که از نخستین روزهای پای گذاشتنش به دنیای سیاست، همیشه و در همه حال، در مقابل دشمنان مردم کرنش و تسلیم و در مقابل مخالفان شخص خودش و یا هم حزبی، شدت عمل، زورگوئی و رقابت تا پای جان بوده است، در مورد رفتن به هرات باز هم همان انگیزه، انگیزه رقابت با "جمعیت اسلامی" و شخص "اسماعیل خان" می تواند محرکش بوده باشد. نباید فراموش نمود که در اینجا صرف رقابت جوئی تعیین کننده نیست، بلکه در کنار رقابت جوئی، باند "گلبدین" که بعد از افتضاحات تسلیم طلبانه شان، در مقطع کنونی دیگر شانسی برای برآمد مجدد نداشتند، جهت پیدانمودن امکان نفوذ به خصوص با در نظر داشت حمایت هائی که ارگ نشینان و والی اداره مستعمراتی و نیروهای اشغالگر از وی می نمایند، امیدوار بوده و هستند که به وسیله چنین مسافرتهاى امکان بسیج و سازماندهی مجدد هواداران "گلبدین" را فراهم بسازند.

سومین انگیزه بر می گردد به عقده چرکینی که ارتجاع هار مذهبی در وجود اخوانی ها و مزدوران روس در کلیت شان نسبت به هرات داشته و دارند. کمتر کسی است که به امر سیاست در داخل افغانستان مشغول شده باشد و این را نداند که در دهه "دموکراسی تاجدار" یکی از ولایاتی که به سنگر و دژ استوار "جنبش دموکراتیک نوین" تحول یافته بود و از مردم عادى تا روشنفکر و از ملا تا معلم، با هویت "شعله ئی" شناخته می شد، هرات بود. یکی از بزرگترین آرزوهای هر اخوانی کثیفی و هر نوکر بی آرم روس، این بود که زمانی در هرات، یعنی در دژ استوار دیروز جنبش چپ، برآمد نموده با سخنرانی و تبارزش، تلویحاً تسخیر و نابودی آن دژ را اعلام بدارد.

برای من نوعی، فارغ از این که "کفش پران" کی و از کدام طیف مردم برخاسته است، نفس عملش را که از یک جانب رهبران اسلام سیاسی را سزاوار کفش می داند و از جانب دیگر، با یک کفش آرمان تسخیر بدون مقاومت آن دژ را به دل دشمنان مردم ما می گذارد، ارزش خاص خود را داشت. این که "کفش پران" در آینده چقدر موفق می گردد از عمل شجاعانه اش دفاع نماید و یا هم با سر سائیدن به درگاه زور، کفش را بر روی خود بزند، مسأله ایست که می شود بعد تر در موردش بحث نمود.